

کوششهای دولت جمهوری آذربایجان در تحریف نام «آذربایجان»

دکتر بهرام امیراحمدیان^۱

چهارمین همایش یکسان سازی نامهای جغرافیایی

بیان موضوع:

در سال ۲۰۰۷ انستیتو تاریخ آکادمی علوم جمهوری آذربایجان اطلسی تاریخی منتشر کرده است که در آن نقشه قلمرو دولت صفویه (ص ۲۷-۲۸-۲۹-۳۰) به نام «قلمرو آذربایجان در زمان صفویه» نوشته شده است. در حالی که در کتابچه اطلس تاریخ آذربایجان که توسط بنیاد دائره المعارف جمهوری آذربایجان در سال ۱۹۹۴ در باکو چاپ شده، این قلمرو (ص ۱۷) «دولت صفویه» نام گذاری شده است (و نه آذربایجان). هم چنین در دوره شوروی نیز در اطلس جغرافیایی آذربایجان که به زبان روسی در سال ۱۹۶۴ در مسکو- باکو منتشر شده (ص ۲۰۸)، قلمرو دولت صفوی به عنوان «دولت صفوی» نوشته شده است. روند چاپ این نقشه های معمول در سال ۲۰۰۷ نشان می دهد که جریان سیاسی در جمهوری آذربایجان قصد آن دارد که با حرکاتی برنامه ریزی شده نوعی از تحریف در نامها و قلمروهای جغرافیایی را بوجود آورد و به مقاصد سیاسی خود دست یابد. مصادره بزرگان علم و ادب هم چون خاقانی شروانی، نظامی گنجوی و انتصاب آنان به ملت آذربایجان از مدتها پیش صورت گرفته است. این رویه ای است که از ترکها در صادره شخصیت مولانا تقلید می شود. در دائره المعارفهای متعدد به زبانهای خارجی نیز آذریها کوشش کرده اند و آذربایجان را سرزمینی باستانی معرفی کرده اند که فقط بخش کوچکی از آن در شمال به استقلال رسیده و بخش بزرگ آن در جنوب رود ارس در اشغال ایران باقی مانده است.

سوال اصلی این مقاله این است که هدف مقامات آذربایجان از تحریف نامهای جغرافیایی چیست؟ مقامات و دوایر رسمی و ذی ربط جمهوری اسلامی ایران تا کنون چه اقداماتی در این مورد انجام داده اند؟ نقش سازمانهای ذی ربط کدام است؟ چه باید کرد؟

روش تحقیق در این پژوهش توصیفی - تحلیلی با استفاده از منابع کتابخانه ای و کتابها و اسناد به زبانهای فارسی، آذری، روسی، انگلیسی و ترکی انجام گرفته است.

فرضیه این تحقیق عبارت است از:

- جمهوری آذربایجان از نظر تاریخی بخشی از قلمرو ایران زمین بوده و برای فرار از این واقعیت به جعل نام تاریخی «آذربایجان» در قلمرو سیاسی خود که در طول

^۱ - استاد دانشگاه و پژوهشگر مسائل اوراسیا

تاریخ نام آذربایجان نداشته، اقدام کرده است.

- جمهوری آذربایجان برای تکمیل فرایند ملت سازی و تشکیل دولت ملی، در راستای تدوین اندیشه سیاسی دولت اقدام به جعل و تحریف تاریخ کرده و برای پیش گیری از اقدامات دولت ایران، تهدیدات امنیت ملی ایران را با توسعه اندیشه پان ترکیزم و وحدت دو آذربایجان دنبال می کند.

چگونگی شکل گیری جمهوری آذربایجان

پس از فروپاشی امپراتوری روسیه تزاری در اثر بروز انقلاب سرخ اکتبر ۱۹۱۷، و ایجاد خلأ قدرت در قفقاز جنوبی، در این منطقه سه جمهوری گرجستان از سوی منشویکها، ارمنستان از سوی داشناکها و آذربایجان از سوی حزب مساواتها (در قلمرو کنونی هر یک از سه جمهوری) در این منطقه تأسیس شد. هنگامی که در قلمرو کنونی جمهوری آذربایجان، «جمهوری دمکراتیک آذربایجان» هم نام با ایالت تاریخی ایران (آذربایجان) تأسیس شد، در آن زمان لازم بود ایران نسبت به نامگذاری این واحد سیاسی از طریق جامعه ملل اعتراض می کرد زیرا تا آن موقع در آن سوی رود ارس هیچ قلمرو جغرافیایی به نام «آذربایجان» وجود نداشت و این نامگذاری از سوی محافل صورت می گرفت که نیت توسعه طلبانه نسبت به جنوب داشتند. مطبوعات و شخصیت های ملی ایران در جراید آن زمان نسبت به این نامگذاری سیاسی و معمول اعتراض کردند. دولت آن زمان ایران اگرچه به این مورد اعتراض کرد ولی شرایط آن روز جهان به گونه ای نبود که به این مورد رسیدگی شود.

در ۲۸ می سال ۱۹۲۰ سپاه یازدهم ارتش سرخ روسیه شوروی که قلمرو روسیه تزاری را قلمرو خود می دانست، اراضی جمهوری یاد شده را اشغال و در آن حکومت شوروی تأسیس کرد و نام «جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان» بر آن نهاد. این بار بلشویکها نیز در طمع گسترش اراضی و قلمرو نفوذ خود به فکر استفاده از نام آذربایجان بر آمدند تا بتوانند در فرصت های مناسب از این موضوع برای نیل به اهداف خود استفاده کنند. زیرا آنان به خوبی می دانستند که همچون امپراتوری روسیه تزاری از نظر ژئواستراتژی ضعف دارند و باید با دستکاری در قلمروهای ژئوپلیتیکی همسایه این نقیصه را بر طرف کرده و به آب های گرم در جنوب دسترسی داشته باشند.

پس از تشکیل جمهوری شوروی آذربایجان، در سال ۱۹۲۴ براساس تصمیم حزب کمونیست شوروی در قسمت کوهستانی ولایت کهن قره باغ که بیشتر ساکنان آن را ارمنه تشکیل می دادند، استانی خودمختار به نام «قره باغ کوهستانی» (به زبان روسی «ناگورنو کاراباخ») تأسیس

شد.

باید دانست که در آن دوره بین این مناطق در جنوب روسیه تزاری مرز بین ایالات و ولایات و حتی بعد از فروپاشی امپراتوری روسیه توسط بلشویکها در ۱۹۱۷، مرزهای داخلی بود نه مرزهای بین‌المللی. بنابراین بین آنها تحدید حدود و نقشه برداری انجام نشده بود. حتی در دوره شوروی مرزهای بین‌جمهوریها فقط با توافق فیما بین تنظیم و ترسیم شده بود و از نظر حقوق و روابط بین المللی (جز مرز جمهوریهای حاشیه خارجی قلمرو اتحاد شوروی که با کشورهای دیگر هم مرز بودند) مورد شناسایی قرار نگرفته بود.

در سال ۱۹۱۸ مساواتی‌های آذربایجان به رهبری محمد امین رسول زاده که تحت تأثیر ایده‌های پان‌تورکیستی بود، برای قلمروی که در اثر سقوط امپراتوری روسیه در قلمرو خانات سابق واقع در شمال رود ارس (منطقه‌ای که در طول تاریخ، از ساسانیان تا حمله اعراب و از صفویه تا اواخر قاجاریه، به تناوب تحت سیطره دولت ایران بود و جزو قلمرو سیاسی و فرهنگی و تمدنی ایران شمرده می‌شد) بدست گرفته بود، برای مقاصد توسعه طلبانه ترکها جهت ادغام ایالت تاریخی آذربایجان به این قلمرو، با توجه به یگانگی زبانی، مذهبی و فرهنگی مردمان دو سوی رود ارس، نام «جمهوری خلق آذربایجان» نهاد.

نام آذربایجان در طول تاریخ به سرزمینهای جنوبی رود ارس اطلاق می‌شده است. در این زمینه که نام آذربایجان به قلمروی گفته می‌شده که در جنوب رود ارس قرار داشته و دارد. منابع تاریخی و جغرافیایی بسیاری وجود دارد که ثابت می‌کند نام آذربایجان برای شمال رود ارس ساختگی و مجعول است و برای مقاصد سیاسی برگزیده شده است. در هیچیک از آثار علمی، سیاسی، ادبی و فرهنگی قفقاز که قبل از سالهای ۱۹۱۸ چاپ شده است، به قلمرو کنونی جمهوری آذربایجان «آذربایجان» گفته نشده است و بکار بردن این نام بیشتر برای مقاصد توسعه طلبانه عده‌ای پان‌ترکیست بوده که با حمایت امپراتوری عثمانی و بعدها ترکیه، تصمیم دارند به ایده «توران بزرگ» یا «توران زمین» عینیت بخشیده و جهان ترک را گسترش دهند. اما واقعیت تاریخ اسطوره‌ای آن است که توران هم سرزمین ایرانی است که بر اساس شاهنامه فریدون شاهنشاه کیانی در تقسیم جهان بین فرزندان سرزمینی را که در شمال شرقی قلمرو پادشاهی خویش بود به تور داد که آن را «توران زمین» نامیدند و سرزمین ایرج را «ایران زمین».

پس از شکست «جمهوری خلق آذربایجان» در سال ۱۹۲۰ و اشغال قلمرو قفقاز توسط ارتش سرخ روسیه و فرار سران

مساوات به خارج از قفقاز، شورویها نیز از نام «آذربایجان» برای اهداف سیاسی و توسعه طلبانه خود و بر آورده کردن وصایای پطر کبیر در توسعه قلمرو به سوی جنوب و دسترسی به آبهای گرم، این قلمرو را «جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان» نامیدند تا در فرصتی بتوانند ضمن توسعه قلمرو خود، ایالت تاریخی آذربایجان را به خاک خود ضمیمه کرده و ضعف ژئواستراتژیکی خود را جبران کنند، اما این پیشروی بنا به مقتضیات جهانی و موازنه قدرت در آن زمان عملی نشد و رویای شوروی ها به حقیقت نپیوست.

پیشینه تاریخی نام آذربایجان

نام آذربایجان در طول تاریخ به سرزمینهای جنوبی رود ارس اطلاق می شده است. برای اثبات این نظریه منابع ارزشمند جغرافیایی و تاریخی بشرح زیر از نظر می گذرد.

بلاذری (متوفی به سال ۲۷۹ هجری) در کتاب خود «فتوح البلدان» در شرح فتح اذربيجان، اردبیل را کرسی اذربيجان می داند و باجروان، میمند، نریز، شیز، موقان، ورثان، برزند، مراغه (افراه رود)، مرنند، ارمیه، میانج، تبریز، جابروان و سراه (سراب) را جزو شهرهای آذربایجان می شمارد (ص ۴۵۷-۴۶۴). در اینجا معلوم می شود که در زمان او حدود آذربایجان کاملاً مشخص بوده است و بین آذربایجان و اران و ارمینیه تفکیک قائل بوده اند.

احمدبن ابی یعقوب (بن واضح یعقوبی) در قرن سوم در کتاب خود «البلدان» در ذکر استانهای آذربایجان از اردبیل، برزند، ورثان، بردعه، شیز، سراه، مرنند، تبریز، میانه، ارمیه، خوی و سلماس نام می برد (ص ۴۶). در این اثر هیچ اشاره ای به شهرها و استانهای شمال رود ارس (به جز بردعه) نمی رود و معلوم است که قلمرو کنونی جمهوری آذربایجان، نام آذربایجان نداشته است.

بن خردادبه در قرن سوم، در ذکر شهرها و روستاهای ناحیه آذربایجان مراغه و میانه و اردبیل و ورثان و سیسر و برزه و سابرخاست و تبریز و مرنند و خوی و برزند و جابروان و نریز و ارمیه و سلماس و شیز را جزو آذربایجان می شمارد و از ذکر شهرهای شیروان دربند و باکو و شکی و شمکور و خلاصه آنچه در شمال رود ارس واقع است، خودداری می کند (بن خردادبه ص ۹۷).

بن رسته (اواخر قرن سوم) در بخشهای ایران شهر در شرح آذربایجان اظهار می دارد که خوره های آذربایجان عبارتند از: اردبیل و مرنند و باجروان و ورثان و مراغه. و همو یادآور می شود که خوره های ارمینیه بقرار زیر است: اران و جُرزان و نَشَوی و خلاط و دبیل و سراج و صغدبیل و با جُنیس و ارجیش و سیسجان و شهر باب

الابواب (ص ۱۲۲). بنا به این نوشته در همان زمان نیز حدود آذربایجان با اران جدا و قابل تفکیک بوده است. اصطخری (قرن چهارم) در ذکر حدود آذربایگان (آذربایجان) می‌گوید: «و آذربایگان از تارم دارند تا حدود زنگان (زنجان) تا دینور تا حلوان تا شهر زور تا دجله و به حدود ارمینیه بازگردد (ص ۱۶۰). هو در جای دیگر در ذکر شهرهای آذربایجان می‌گوید: «بزرگترین شهر در آذربایگان اردویل (اردبیل) است. مراغه چند اردبیل بود. ارمیه شهری بزرگ و پر نعمت - با نرخ ارزان - بر کنار دریا و نزهت گاه بسیار دارد. میانه و خونه و بروانان و دیرخرقان (آذرشهر) و سلماس و نشوی و مرند و تبریز و برزند و ورثان و موقان و جابروان و اشنه و بسوی شهرهای کوچک باشند» (ص ۱۵۶).

مؤلف ناشناس «حدودالعام من المشرق الي المغرب» (اواسط قرن چهارم) در معرفی ناحیت آذربادگان (آذربایجان) و ناحیت ارمینیه و اران، آنها را سه ناحیت بهم پیوسته ذکر می‌کند و مشرق آنها را به ناحیت گیلان و جنوب آن را حدود عراق و جزیره و مغرب آن را حدود روم و سریر و شمال حدود خزران می‌داند (ص ۱۵۷ - ۱۵۹). همین مؤلف در ذکر اران، قبان، بردع، بیلقان، باژگاه، گنجه، شمکور، خنان، وردوقیه، قلعه، تفلیس، شکی، مبارکی، سوق الجبل، سنباطمان، صنار، قبله، بردیج، شروان، خرسان، لیزان، کردوان، شاوران، دربند و باکو را جزو اران بر می‌شمارد (ص ۱۶۱ - ۱۶۴). یعنی از قدیمی‌ترین منابع جغرافیای تاریخی ایران معلوم می‌شود که قلمرو کنونی جمهوری آذربایجان جزو اران بوده و هیچگاه به این سرزمین آذربایجان نمی‌گفته‌اند.

مقدسی در «احسن‌التقاسیم فی معرفة الاقالیم» (در قرن چهارم) در ذکر اران این سرزمین را همچون جزیره‌ای در میان دریاچه و رود ارس ذکر می‌کند که رود امک آن را از درازا می‌شکافد. قصبه آن را بردعه ذکر می‌کند و شهرهای تفلیس، قلعه، خنان، باکوه، شمکور، جنزه، بردیج، شماخیه، شروان، شابروان، باب‌الابواب، انجاز، قبله، شکی، ملازگرد را از شهرهای اران می‌داند (ص ۵۵۴ - ۵۵۵). از این اثر با ارزش جغرافیایی نیز بخوبی معلوم است که حدود اران و آذربایجان از هم جدا بوده و برای مورخین و جغرافیدانان شوروی و نیز جمهوری کنونی آذربایجان نیز بخوبی معلوم است که نهادن نام «آذربایجان» برای شمال رود ارس کاری نادرست و ساختگی و بدون ریشه است.

ابن حوقل در اثر معروف خود «صورة الارض» در قرن چهارم شهرهای اردبیل، مراغه، میانج، خونج، داخرقان، خوی، سلماس، مرند، تبریز، برزند، موقان، بیلقان و

جابر و ان را از شهرهاي آذربايجان ذکر مي‌کند و بر دعه را در کنار الباب و تفليس، بزرگترين شهر اران مي‌داند و بيلقان، ورثان، برديج، شماخيه، شروان، لايجان، شابران، قبله، شكي، ورثان، جنزه (گنجه) شمکور و خنان را که شهرهاي کوچکي هستند از اران محسوب مي‌کند (ص ۸۴-۸۹).

قزويني (قرن هفتم) در «آثار البلاد و اخبار العباد» اران را مملکتي ميانه آذربايجان و ارمينيه و انجاز مي‌داند و قصبه انجا را گنجه، و شروان و بيلقان مي‌داند (ص ۵۷۰) و در ذکر اقليم خامس هر يکي از شهرهاي مهم آذربايجان و اران و ارمينيه را ذکر مي‌کند.

ياقوت حموي در قرن هفتم در اثر بسيار ارزشمند و دايره المعارف خود به نام «معجم البلدان» مي‌نويسد که اران نامي است ايراني، داراي سرزميني فراخ و شهرهاي بسيار که يکي از آنها جنزه است و اين همان است که مردم آن را گنجه گويند و بر دعه و شمکور و بيلقان ميان آذربايجان و اران رودي است که آن را ارس گويند و آنچه در شمال و مغرب اين نهاده است از اران و آنچه در سوي جنوب قرار گرفته است از آذربايجان است (ياقوت، ج اول ص ۱۸۳).

ابوالفداء (قرن هشتم) در ذکر حدود آذربايجان حد شرقي آن بلاد ديلم و حد جنوبي آن را عراق يعني حلوان و اندکي از حدود جزيره مي‌داند (ص ۴۴۲). همو مي‌نويسد که حد اران از باب (دربند) است تا تفليس تا نزديک رود ارس تا مکاني معروف به حجيران. و آذربيجان از حجيران است تا حد زنجان تا دينور تا حلوان و شهر زور و مي‌پيچد تا منتهي به غرب دجله گردد و بر حدود ارمينيه پيوندد. و بيشتر ارمينيه و آذربايجان کوهستاني است (ص ۴۴۳).

حمداله مستوفي در «نزهت القلوب» (قرن هشتم) در ذکر بلاد آذربايجان حدود آن را با ولايات عراق عجم و موغان و گرجستان و ارمن و کردستان پيوسته مي‌داند و دارالملک آن را تبريز مي‌داند و اظهار مي‌دارد که قبلاً مراغه دارالملک بود (ص ۷۵). از اين گفته معلوم مي‌شود که حد شمالي آذربايجان تا موغان بيشتر نبوده و ارمينيه نيز با آذربايجان هم مرز بوده است. تا قبل از بروي کار آمدن دولت صفوي در اين مناطق دولتهاي مستقل و نيمه مستقلي بروي کار آمدند که مهمترين آنان دولت شيروانهايان بود.

در قرن دهم هجري به بعد نيز از زمان حکومت صفويان تا افشاريه و زنديه و قاجاريه نيز در هيچ منبعي به قلمرو کنوني جمهوري آذربايجان، «آذربايجان» اطلاق نشده است. در دوره اي که از استيلاي عرب تا برآمدن صفويان

است در این مناطق (قفقاز) با استفاده از خلأ قدرت حکومت مرکزی ایران، حکومت‌های نیمه مستقل و وابسته‌ای وجود داشته‌اند. در این دوره بیگلربیگی‌های شیروان، قره باغ و چخور سعد (ایروان) در شمال رود ارس در ترکیب دولت صفوی قرار داشتند. ولی در قرن دوازدهم در این مناطق حکومت‌هایی تحت عنوان خانلیق (خانات) وجود داشتند که پس از مرگ نادر به وجود آمدند و تا تسخیر منطقه توسط امپراتوری روسیه در نتیجه شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس در سال‌های آغازین دهه دوم و سوم قرن نوزدهم و انعقاد معاهدات ننگین و تحمیلی گلستان (در ۱۸۱۳) و ترکمنچای (در ۱۸۲۸) ادامه داشت. در این دوره نیز در هیچ فرمانی که از طرف شاهان ایران برای حاکمان و خان‌های منطقه که دست‌نشانده ایران بودند (کل قلمرو کنونی جمهوری آذربایجان، ارمنستان شرقی و گرجستان شرقی یعنی کارتیل و کاختا) از این منطقه نامی از «آذربایجان» برده نشده است.

معاهدات «گلستان» (۱۸۱۳ م.) و «ترکمنچای» (۱۸۲۸ م.) و اثبات تعلق قفقاز به ایران

مستندترین شاهد برای اثبات حاکمیت ایران بر این منطقه همان معاهدات یاد شده است که بین ایران و امپراتوری روسیه منعقد شده و نشان می‌دهد که ایران پس از شکست در جنگ، سرزمین‌هایی را که در حاکمیت خود داشته، براساس این معاهدات به روسیه داده است. در آن زمان امپراتوری روسیه قدرت برتر منطقه و جزو قدرتهای بزرگ جهان بود. بنابراین اصرار بر امضای معاهده با ایران برای رسمیت بخشیدن به تجاوز و اشغال قفقاز و شناخته شدن حقوق روسیه بر این سرزمین‌ها بود که در امضای معاهدات از ناظران بین‌المللی آن زمان یعنی بریتانیا استفاده کرده و کار خود را رسمیت بخشیده است. این موضوع ثبوتی است بر اینکه در آن زمان دولت مستقلی در قفقاز وجود نداشته و قلمروهای کنونی جمهوری‌های قفقاز جنوبی (آذربایجان، ارمنستان و گرجستان) در حاکمیت دولت ایران قرار داشته است، چیزی که آذری‌ها هیچگاه نمی‌خواهند این واقعیت را بپذیرند.

نام آذربایجان در مستندات مکتوب روسی

در جلد اول دایره المعارف روس که در سال ۱۸۹۰ میلادی در سنت پترزبورگ به چاپ رسیده است در ماده آذربایجان آمده است: «آذربایجان یا ادربیجان (سرزمین آذر - آتش، به زبان پهلوی اتورپاتکان، به زبان ارمنی ادربادکان)، استان شمال غربی ثروتمند و صنعتی ایران است. آذربایجان از جنوب محدود است به کردستان ایران (استان اردیال) و عراق عجم (ماد)، از غرب به کردستان ترکیه و ارمنستان ترکیه، از شمال به ارمنستان روس و

جنوب قفقاز که رود ارس آن را قطع می‌کند، از شرق به استان گیلان در کرانه خزر... مساحت آذربایجان ۱۰۴۸۴۰ کیلومتر مربع است... در سده هفدهم میلادی صدمات فراوانی از سوی ترکان عثمانی بر آذربایجان وارد آمد. آذربایجان به عنوان استان مرزی و جایگاه ولیعهد ایران (چون عباس میرزا) از اهمیت فراوان برخوردار است». (به نقل از دکتر عنایت‌الله رضا، «آذربایجان و ایران، چگونه نام آذربایجان بر ایران نهاده شد»، اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۱۸۱-۱۸۲ مهر و آبان ۱۳۸۱، ص ۱۴)

پیدایش نام آذربایجان

در باره پیدایش نام آذربایجان «مؤلفان مختلفی اظهار نظر کرده‌اند. بنا به نوشته احمد کسروی مورخ و محقق معاصر، «آذربایجان»، «آذربایگان» و «آذربادگان» هر سه شکل در کتابهای فارسی معروف است. فردوسی «آذربادگان» نظم نموده:

به يك ماه در آذربادگان/ ببودند شاهان و آزادگان
تازیگان «آذربيجان» می‌خواندند. در کتابهای ارمنی «آذربایاقان» و «آذرباداقان» هردو را نگاشته‌اند. در کتابهای کهنه پهلوی «آتورپاتکان» است.

در باره پیدایش نام آذربایگان نوشته استرابو، جغرافی نگار معروف یونانی، از همه بهتر و راست تر است. به نوشته او چون دور پادشاهی هخامنشیان پایان آمده اسکندر ماکدونی [اسکندر مقدونی] بر ایران دست یافت، سرداری به نام آتورپات در آذربایگان برخاسته آن سرزمین را، که بخشی از خاک مادان و به نام «ماد کوچک» معروف بود، از افتادن به دست یونانیان نگاه داشت و آن سرزمین به نام او «آتورپاتکان» خوانده شد. مردم آتورپات را به پادشاهی برگزیدند و او خاک خود را دارای استقلال ساخت. استرابو، که کتاب خود را در زمان اشکانیان (نزدیک به تاریخ ولادت مسیح) تألیف نموده، می‌گوید: «و هنوز جانشینان آتورپات هستند و استقلال دارند و گاهی نیز با پادشاهان ارمنستان و با اشکانیان و با حکمرانان سوریا خویشی کرده‌اند.»

از این نوشته استرابو چندین مطلب به دست می‌آید: یکی آنکه نام آذربایگان، که اصل آن آتورپاتکان بود، از زمان اسکندر ماکدونی، که تا کنون بیست و دو قرن و نیم فزونتر است، پیدا شده و پیش از آن سرزمین آذربایگان چون بخشی از ماد یا خاک مادان بود جز به نام «ماد» خوانده نمی‌شد. نهایت آنکه همدان و آن نواحی را «ماد بزرگ» و آذربایگان را «ماد کوچک» می‌خواندند. چنانکه نشانه نام ماد هنوز در آذربایگان باقی است. زیرا دشت بزرگی که از غرب شهر تبریز تا کنار دریاچه ارومیه ممتد است، تا آنجا که ما آگاهی

داریم تا زمان استیلاي مغولات «دشت ماهان» یا «دشت مایان» میخواندند که «دشت مادان» مقصود است (زیرا در زمان ساسانیان و در اوایل اسلام به جای ماد، «ماه» میگفتند و در آذربایگان «مای» خوانده میشد) و شوره دیهی است دیهی است که در آخر دشت مزبور تا کنون بر پا و به نام مایان معروف است و آخرین نشانه نام ماد است که باز مانده.

مطلب دیگر که از نوشته استرابو بر میآید اینکه نام آذربایگان یا آتورپاتکان از نام سردار آتورپات، فرمانروای آنجا برخاسته است و علتیهایی که مؤلفان دوره مغول (از رشیدالدین وزیر و دیگران) برای پیدایش این نام ذکر نموده و بهانه به دست نویسندگان خام ترک داده اند جز يك رشته افسانه های بی سر و بن نمیباشد. و همچنین معنی که فرهنگ نویسان ایران برای کلمه مزبور پنداشته و علت پیدایش آن را بودن آتشکده ها در آذربایگان نگاشته اند معنی درستی نیست.

مطلب سوم، که راجع به تاریخ است، آنکه آذربایگان در استیلاي یونانیان یوغ زبردستی بیگانگان را به گردن نگرفته آزادی و استقلال خود را نگاه داشت، و در زمان اشکانیان هم آزاد و از دیگر ولایتهای ایران جدا بود. ولی در خور افسوس است که از آتورپات و خاندانش، که بنیاد این آزادی آذربایگان را گذارده و اقلأ سیصد سال فرمانروایی آن سرزمین را داشتند، هیچ گونه آگاهی (جز آنچه از نوشته استرابو بر میآید) در دست نیست و تا کنون سکه هم از ایشان در دست نشده است.

اینکه گفتیم نوشته استرابو در باره نام آذربایگان درستتر است بدین جهت است که او در اواسط پادشاهی اشکانیان زیسته و به زمان آتورپات بسیار نزدیک بوده و آشکاره مینویسد که هنوز در زمان او خاندان آتورپات برپا و از روی استقلال بر آذربایگان فرمان میرانده اند. با این نزدیکی معلوم است که او آگاهی درست از موضوع داشته و آنگاه استرابو یکی از بهترین مؤلفان باستان است و نگارشهای او در بازار دانش همه گونه ارزش و بها دارد.

گذشته از آنکه قواعد علمی نوشته استرابو را از هر حیث تأیید مینماید زیرا این بی گفتگو است که نام «آذرباد» یا «آتورپات» میانه ایرانیان معمول بوده و کسان بسیاری بدین نام در تاریخها معروفند، از سوي دیگر نامیدن شهرها با نام کسان با افزودن کلمه «کان» یا «گان» به آخر آن نیز معمول بوده و ما مثلهای بسیاری برای این مطلب داریم که از جمله آنها «گلپایگان» است که در «ورتپاتکان» بوده و «ورتپات» نام کسی است.

از این تفصیل پیداست که آذربایگان یا آتورپاتکان

که اکنون يك كلمه شمرده مي‌شود در اصل از سه كلمه تركيب يافته:

(۱) آتور يا آذر، (۲) پات يا باي، (۳) كان يا گان (كاروند كسروي، مجموعه ۷۸ مقاله و گفتار از احمد كسروي، به كوشش يحيي ذكاء، انتشارات جيي، تهران: ۱۳۵۶، ص ۳۱۳ - ۳۱۵) (آذربايجان).

پروفسور اقرار علييف عضو آكادمي علوم جمهوري آذربايجان، استاد تاريخ و رئيس انستيتوي تاريخ آذربايجان يكي از دانشمندان برجسته و با شهامت جمهوري آذربايجان است كه در كتاب علمي خود به نام «تاريخ آتورپاتكان» كه به زبان روسي نگاشته است، در باره آذربايجان و محدوده و نام آن در طي تاريخ شكل گيري آن تحقيق ارزنده‌اي انجام داده است. او مي‌نويسد:

در دوره هاي اخير در ادبيات علمي، و علمي - مردمی كوشش هاي بسيار بخرج مي‌دهند تا اين كه اين نام را از محيط آتورپاتكان جدا سازند، كه اين به تباه كردن اندیشه نسلهائي كه در سرزمين ما به سر مي‌برند مي‌پردازند و پيوندهاي خوني و معنوي را كه ما با آتورپاتكان داريم مي‌گسلانند. اين گفتار توضيح و تفسير بسياري از مسائل تاريخي كشور ما را ايجاب مي‌كند كه اين سخنان بايد محيط آن گردند كه هر مورخ از براي خود احترام قائل شده وظيفه خود بدانند كه حقيقت تاريخي را بگويد تا خاطره تاريخي مردم ما نگاه داشته بشود.

نام آذربايجان تا زماني نه چندان دور در ردیف نام هائي قرار مي‌گرفت كه هيچ گونه اختلاف نظري در باره آن وجود نداشت. اما در ده سال اخير در جمهوري [آذربايجان] براي آنكه معنائي تازه به اين مفهوم بدهند، كوششهاي فراوان به خرج داده مي‌شود. اين تجديد نظر، بارها نه از جانب متخصصان، بلكه از سوي كساني كه از دانش بدور اند و تخصصي در اين زمينه ندارند، ابراز مي‌شود.

اين قبيل مردمان به كارهاي خوش دست نزده به كارهاي غير علمي دست مي‌زنند و چنين گمان دارند كه با سخن پردازيهاي درو از تحليل ريشه شناسي و بي آنكه خويش را بدانند زبانشناسي بيارايند با تمامي نيرو، كوشش كنند كه وجود تركان را در سرزمين ما [جمهوري آذربايجان] باستاني بنمايانند و در تحليل خود نام آذربايجان را بكار مي‌گيرند.

آنان كه در اين راه از خود زياد كوشش به خرج مي‌دهند متوجه نيستند كه مفهوم نام گرچه اسناد مهمي براي معين كردن تاريخ قومي خلق است ولي استناد تنها بر اساس يك نام بدون نشانه هاي ديگر امكان ناپذير و دور از اساس علمي است، نيز مي‌توان پيدايش زبان خلق را معني جديد داد. و تعيين كوششهاي تاريخي - قومي

خلقها با استفاده از مفهومي كه حتي با نام همدريف هست، غير علمي است و خيلي خطرناك است. نمي‌توان ساده لوحانه گمان كرد كه نامهاي با همدیگر خویش، در تاریخ با هم مانند بوده باشند. نام هاي به ظاهر شبیه كه در طول زمانی زیادی از هم جدا بوده اند اكثرأً بگونه اي تصادفي شبیه می‌شوند. «ي.م.م. دیاکونف» در حالی كه تحلیلي جدي از زبانشناسي ندارد، نام خلقها و كشورها را خود سرانه و با ساده اندیشي از روي شباهت ظاهري به هم نزدیک شمرد. است و این کمتر ما را به حل مسائل قومي كشور نزدیک نخواهد كرد. با اصطلاح اصولي دانشمندان، كه پیش از این یاد کرده شدند در حل مشکل ترین مسئله هاي تاریخي منطقه از آنها استفاده می‌نمایند، این موضوع زیاده از حد ساده و ابتدائي است و بیش از حد مجاز، به خود روادیدن را نشان می‌دهد. «دلایل» بي بنیاد، ایجاد می‌شود و تمامی كوششها براي این انجام می‌یابد كه براي نامي كه ذكرش را در بالا داشتیم كلمه هاي شبیه از زبانهاي تركي پیدا كنند. با استفاده گرفتن از فال قهوه و ریشه شناسي می‌خواهند كه این عقیده را ثابت كنند كه نام آذربایجان، ریشه تركي دارد.

این مؤلفان نسبت به تمامی قواعد ریشه شناسي تطبیقي بي اعتنایی نشان می‌دهند. آنها آگاه نیستند كه بدون در نظر گرفتن احاطة تاریخي و وضعیت تاریخي، همچنین تاریخ خود كلمه ها و تغییراتی كه در طول تاریخ واژه ها از دیدگاه قانونهاي آوا شناسي رخ می‌دهد، سنجش و مقایسه و برابر نهادن واژه ها هیچگونه پایه علمي ندارد. چونكه جاي هیچ باور علمي نیست كه این یا آن اصطلاح درست همان معني را داشته باشد كه در زبانی دیگر با تلفظي شبیه به آن بكار می‌رود (دیاکونف، اي. م. تاریخ مادها. ص ۵۶ - ۵۷، لنینگراد، مسكو، ۱۹۵۶، به نقل از اقرار علي یف، آتورپاتكان). این مؤلفان بي خبر از آنند كه با شباهت ظاهري واژه ها به يكدیگر هیچ چیز را نمي‌توان اثبات كرد، شباهت تصادفي كلمه ها، نامها و غیره در زبانهاي گوناگون يك چیزی معمولاً ناگزیر و از دیدگاه قانون احتمالات ریاضی حتمی است. بر اساس قانون نظري احتمالات در زبانهاي گوناگون می‌توان ده ها كلمه شبیه هم را پیدا كرد. می‌توان به ریخت كلمه هاي زیادی اشاره كرد كه نه تنها شبیه هم تلفظ می‌شوند، بلکه در این یا آن زبانها يك معنا را افاده می‌كنند ولي هیچ عمومیت در پیدایش خود ندارند. همه كوششهایی كه به یگانه پنداشتن واژه هاي زبانهاي گوناگون انجام می‌گیرد كه تصادفاً شباهت ظاهري دارند - كاملاً اشتباه است. همان طور كه ذكر گردید كلمه هایی كه همانند يكدیگر طنین انداز می‌شوند، ممكن است كه از دیدگاه

نژاد شناسی [زبان] یکی نباشند. خصوصاً مثالها از دانش و نام جایگاهها بی نهایت جالب است - شاخه علمی که برای موضوع بحث ما خیلی مهم است - از آن چه در بالا گفته شد میتوان با تمامی مسئولیتهای اظهار نمود که مؤلفانی که ریشه مردم آذربایجان را ترکی میدانند، تحمل هیچ گونه انتقاد را ندارند، چونکه این عقیده اساس علمی ندارد. و با هیچ اصل علمی نمیتوان گفته های آنها را تصدیق کرده ممکن نیست که گفته های را که هیچ پایه و اساس قانونمند ندارند، در ردیف کار علمی و تحقیقی جای داد. آنهایی که این را در نظر نمیگیرند و میکوشند اصولی واهی را در علم استفاده نمایند، هنوز از سده گذشته مورد مسخره و خنده قرار دارند.

هرچند که دلیلهای مؤلفانی که کوشش میکنند تا نام ریشه نام آذربایجان را ترکی بدانند هیچ گونه پایه ندارد و لازم نیست که از نقطه نظر زبانشناسی و تاریخشناسی این گفته های بی اساس را رد کرد، ولی متأسفانه این باصطلاح ایده در کتاب های ادبیات جدی و علمی - مردمی و حتی علمی نیز جا باز کرده است و همی، مرا و میدارد کوشش نمایم تا نقطه نظر علمی را در باره پیدایش مفهوم آذربایجان که در پایان سده ۴ و آغاز سده ۳ پیش از میلاد پیدا شد، به طوری که در دوران باستان و آغاز عصر میانه انعکاس پیدا کرد، باز نمایم.

برخلاف گفته های مؤلفان نا آگاه، دال بر آن که شکل نخستین این نام آذربایجان (جان)، بوده است، در منابع باستانی شکلهای دیگر وجود دارد. البته این ریشه شناسی همانند واژه شناسی «آنتا پلاتیانو» نیست، که به عقیده یک مؤلف یکی است با «اترایتنا» و نامهای شبیه به «اندرز» و یا «تیانیمها» «اترا بیوت» و غیره.

در منابع یونانی قدیم (از لحاظ قدیمیترین) مفهوم مورد نظر ما بگونه آتروپاتئون ذکر گردیده است.

در یکی از نوشته های سه زبانی ساسانیان در زیر تأثیر فارسی میانه، شکل آذرباتئون آمده است.

در فارسی میانه شکلهای دیگر مانند آتورپاتکن، آتروپتکان، پهلوی - کتابی: آتورپاتکان، اشکانیان: اتروپاتکان، آسوریان: آذربایگان، بیزانسی: آذربایگان، ارمنی: قدیم: آتروپتشان، آتروپتکن، آتروپتکن، گرجی قدیم: آذربایگن، عربی: آذرباذکان، آذربایجان، آذربایگان و غیره موجود است.

شکل معرب آذربایجان یا اشکال نزدیک بدان شاید بیش از سده ۷ میلادی پیدا شده است، برای شکلهای بعدی این نام میتوان مطمئن بود که نام آذربایجان و دیگر شکلهای نزدیک به آن، که در منابع بسیار بدانها بر میخوریم، پس از دگرگونیهای آواشناسی به سوی شکلهای

بعدتر مثلاً اذربادگان، اذربایگان صعود می‌کند که آنها نیز به گونه خود ریشه در پایه های اصلی خویش دارند. مورد اشاره است که شکل‌های این نام، که با وجود - آ - در هجای دوم هیچ ممکن نیست، که در شکل معمولی فارسی میانه در اصل به گونه آذربادگان در آمده باشد و باید به شکلی که در سرچشمه ها ذکر نشده است (با اصطلاح دو حادثه) ولی بدون شك این شکل‌ها وجود داشتند و تنها آنها می‌توانستند نام‌هایی که در صیغه های عربی هستند و در هجای دوم - آ - دارند آتَرپَتَکان پیدا شده باشند.

شکل‌های اول نام آذربایجان که در بالا ذکر گردید، در زبان‌های گوناگون بر پایه قانون‌های خاص این زبان‌ها طراحی شده اند و همین گواهی می‌دهد که شکل اصلی واژه، ساختار ایرانی دارد. که شکل ویران شده ایرانی آن آتَرپَتَکان است.

این مفهوم از روی قاعده زبان‌های ایرانی با آتَرپاتا و صورتهای دیگر آن در زبان‌های گوناگون تشکیل گردیده است، که در این جا پسوند نامگذاری شده کان معنای «آتاریات-اویرا» (و در حالت‌های دیگر «آتورپاون» و غیره) متعلق را افاده می‌کند. برای مثال مقایسه نمایید: اشکانیان فریپاتیکان - وابسته به فریپتیه یا ارمنی آناهیتکان اناهیتا وابسته به اناهیتا و غیره) آتَرپات که شهربان هخامنشیان ماد بزرگ بود در زمان های بعد سردار ماد خرد شد و در سال‌های ۲۰ سده ۴ پیش از میلاد، خود را شاه ماد کوچک اعلام داشت. به ماد کوچک به غیر از آذربایجان جنوبی و کردستان ایران، تقریباً بدون شك چند ناحیه از آذربایجان شوروی کنونی [جمهوری آذربایجان] و شاید استان‌های چندی از قفقاز نیز پیوسته بودند.

دولت تازه تشکیل گردیده چنانچه مؤلف آگاه «استرابن» بگونه ای قطعی در باره آن شهادت می‌دهد، نام بنیانگذار خود را گرفت: «ماد آتروپات نام خود را از آتَرپت گرفته است» که این نتیجه از نام خود اتروپاتن یا از آتورپاتکان، اتروپاتکان و غیره بر می‌آید (علی‌اف، تاریخ آتورپاتکان، ۱۳۷۸، ص ۵۸ - ۶۵). پروفیسور اقرار علی‌یف در بحث از محدوده آتورپاتکان که اکنون معلوم شد که همان آذربایجان تاریخی است که شامل استان‌های شمال غربی ایران از جمله آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی، اردبیل و زنجان است ایران است، این محدوده را به ترتیب زیر شرح می‌دهد:

آتورپاتکان یا میدیه (میدیا)ی کوچک، واقع در بخش‌های شرقی و غربی رشته کوه‌های غربی ایران بوده است از مناطق آذربایجان و کردستان، و در برخی دره ها، منطقه آذربایجان شوروی [جمهوری آذربایجان] و شاید بخش‌هایی از

ولایتهای دیگر قفقاز را نیز شامل می‌شده است. این کشور يك سرزمین کوهستانی است که رودخانه های بزرگ و كوچك از كوههای آن جاری می‌شوند و بخشهای مختلف آن را از یکدیگر جدا می‌سازند. بخش غربی آتورپاتکان عبارت است از رشته کوههای گسترده‌ای که پهنای آن جای تا جای، به دویست کیلومتر می‌رسند، و از آن ها با نام زاگرس یاد می‌شود.

در این منطقه سرزمین های كوچك جدا از یکدیگر بسیار است، انبوه جنگلها و بوته زارها (که در زمان باستان فراوان بودند) رفت و آمد میان آنها را دشوار می‌نماید. پهناور ترین وادی این منطقه در جنوب دریاچه ارومیه قرار دارد.

در شمال رشته کوه های قراداغ جایگیر است که رود قره سو از آن جاری می‌شود و به ارس می‌ریزد. کوههای تالش را جنگل زارهای انبوه پوشانده است که از انواع بسیار گیاهان برخوردار است و رشته کوههای البرز که به آنها پیوسته است، بخش شرقی «ماد آتورپاتکان» را تشکیل می‌دهند. مناطق جنوبی آتورپاتکان تا ناحیه کوههای الوند می‌رسید (ص ۱۳ - ۱۴).

انکار نام ایران

به زعم آذریها سرزمینی به نام «ایران» سابقه تاریخی ندارد و از زمان رضا شاه به بعد چنین نامی به این سرزمین داده شده است. به همین سبب آنها در اطلس های خود قلمرو جغرافیایی ایران را به نام دولت همان سلسله می نامند و در نقشه ها می نویسند. در اطلسهای یاد شده به همین ترتیب عمل کرده اند. آنها از بردن نام ایران برای دوره های تاریخی در انتشارات خود ابا دارند زیرا در آن صورت ناگزیر خواهند بود که نشان دهند قلمرو کنونی جمهوری آذربایجان در ترکطب حاکمیت ایران قرار داشته است. این موضوع با آنها به درستی می دانند که در آثار مکتوب فارسی از بیش از هزار سال پیشتر نام ایران وجود داشته است. برای نمونه حکیم فردوسی در شاهنامه بارها از ایران زمین و ایرانی یاد کرده است. برای نمونه:

چو ایران نباشد تن من مباد / بدین بوم و بر زنده یک تن مباد

دریغ است ایران که ویران شود/کنام پلنگان و شیران شود

همه جای ایران سرای من است / که خوب و بدش از برای من است

حتی در آثار مشاهیر ایرانی اراک و شیروان نیز نام ایران زنده است که نام «اراک» خود برگرفته از نام ایران است. حکیم نظامی گنجه ای آن نادره دوران که

در گنجه می زیست و حتی یک سطر شعر به ترکی نسروده است، و آذریها او را شاعر آذربایجانی قلمداد می کنند، فرموده است:

همه عالم تن است و ایران دل / نیست گوینده زین قیاس
خجل

چونکه ایران دل زمین باشد / دل زتن به بود، یقین
باشد

اقدامات آذریها در انتساب مکانهای جغرافیایی ایرانی به جمهوری آذربایجان

آذریها بر اساس تفکر تصمیم ایران و روسیه به تقسیم آذربایجان بین خود و جدایی آذربایجان به دو قسمت «آذربایجان شمالی» (جمهوری آذربایجان کنونی) و «آذربایجان جنوبی» (استانهای آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی و اردبیل و برخی منابع حتی زنجان) حاکمیت ایران بر استانهای آذربایجان (باصطلاح «آذربایجان جنوبی») را حکومتی غاصب می دانند و به همین طور در مقالات مربوط به شهرها، ایالات و ولایات ایران، ضمن برشمردن پیشینه تاریخی این نقاط، در پایان آن را به قرن نوزدهم رسانده و بیان می دارند که بعد از معاهده گلستان و ترکمنچای، این نقاط در ترکیب ایران باقی ماند (گویا قرار نبوده است که این سرزمینها در ترکیب حکومت ایران باقی بماند و بعد از معاهده به ایران هدیه داده اند). نمونه های زیر از این دائرةالمعارف در مدخلهای مربوط به شرح زیر آورده می شود:

در جلد سوم (چاپ ۱۹۷۹)، ص ۵۷ در مدخل «خانات قره داغ» آورده شده است: «در اواسط قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم، دولتی فنئودالی در آذربایجان... خانات قره داغ که در اوایل زیر نفوذ خانات قره باغ بود، در در سال ۱۷۶۱ تابع کریم خان زند و در ۱۷۹۱ تابع آغا محمدخان قاجار شد... براساس معاهده گلستان، منعقد بین ایران و روسیه در سال ۱۸۱۳ خانات قره داغ در حاکمیت ایران باقی ماند».

در جلد چهارم (چاپ ۱۹۸۰)، ص ۲۱۴ در مدخل «اردبیل» آورده شده است:

«در دوره جنگهای ایران و روسیه (۱۸۲۶ - ۱۸۲۸)، در ۲۸ ژانویه ۱۸۲۸ سپاهیان روسیه تزاری اردبیل را تصرف کردند... براساس معاهده ترکمنچای (۱۸۲۸) اردبیل در ترکیب ایران ماند. کتابخانه ارزشمند و غنی بقعه شیخ صفی الدین اردبیلی، به عنوان غنایم جنگی، به پتربورگ برده شد».

در همین جلد در صفحه ۲۵۴ در مدخل «اهر» آورده شده: «در اوایل قرن ۱۸، مرکز یکی از دولتهای فنئودالی ایجاد شده در آذربایجان، شهر اهر بود که مرکز خانات «قره داغ» بود... بر اساس معاهده ترکمنچای (۱۸۲۸)،

اهر در ترکیب ایران باقی ماند». علاوه بر آن در ص ۲۵۴ همین جلد مدخلی برای «ملک نشین اهر» ارائه شده که این ملک نشین را از اواسط قرن ۱۲ تا پایان دهه ۳۰ قرن سیزدهم وجود داشته است. در جلد ششم (چاپ ۱۹۸۲)، در ص ۵۵۰-۵۵۱ در مدخل «میانه» گفته شده است که: «میانه شهری است در آذربایجان جنوبی، از شهرهای قدیمی آذربایجان. در دوره خانات (خانلیقلار) میانه در ترکیب خانات اردبیل قرار داشت و بر اساس معاهده ترکمنچای (۱۸۲۸) اساساً در ترکیب ایران ماند».

در همین جلد در ص ۳۱۸ در مدخل «زنجان» آمده است: «شهری در شمال غربی ایران در آذربایجان جنوبی... زنجان یکی از قدیمی ترین شهرهای آذربایجان است». چون در معاهده ترکمنچای نامی از زنجان برده نشده، خوشبختانه در این مدخل برخلاف سایر مدخلهای مربوط چیزی در مورد باقی ماندن شهر در ترکیب ایران گفته نشده است. در ص ۴۷۵ جلد ششم، در مدخل «مشکین» نوشته شده: «ولایتی تاریخی در آذربایجان. در قلمرو آذربایجان جنوبی است... شهر عمده آن «خوی» است... در دوره خانات، این ولایت در ترکیب خانات قره داغ بود. در این مدخل به جای «خیابو»، «خوی» نوشته شده است.

در ص ۳۹۰ جلد هشتم (چاپ ۱۹۸۴) در مدخل «سراب» گفته شده است: «شهری است در آذربایجان جنوبی در شمال غرب ایران. سراب از یکی از قدیمی ترین شهرهای آذربایجان است. در دهه ۴۰ قرن ۱۸ خانات سراب به مرکزیت شهر سراب ایجاد شد. در پایان قرن ۱۸ سراب به تابعیت قاجارها در آمد و در دوره جنگهای ایران و روسیه (۱۸۲۶ - ۱۸۲۸)، قوای روسیه شهر را اشغال کردند. ولی بر اساس معاهده ترکمنچای (۱۸۲۸) در ترکیب ایران ماند».

در ص ۳۹۱ نیز مدخلی برای «معاهده سراب (۱۶۱۲) و «خانات سراب» ارائه شده است. در مدخل «خانات سراب» گفته شده که با بدست گیری حکومت ایران توسط قاجارها، خانات سراب را به قلمرو خود ضمیمه کردند. بر اساس معاهده ترکمنچای (۱۸۲۸) قلمرو خانات سراب تحت حاکمیت ایران ماند».

در جلد ۹ (چاپ ۱۹۸۵) در ص ۲۳۰ در مدخل «تبریز» که بزرگترین مدخل دائرةالمعارف در مورد شهرهای ایران است، نوشته شده: «تبریز بزرگترین شهر و مرکز اقتصادی و فرهنگی آذربایجان جنوبی است... در دوره جنگهای ایران و روسیه در سالهای ۱۸۲۶ - ۱۸۲۸ قشون روسیه تبریز را تصرف کرد (اکتبر ۱۸۲۷). براساس معاهده ترکمنچای (۱۸۲۸) ایران در حاکمیت ایران ماند». در ص ۲۳۱ در مدخل «بیگلربیگی تبریز» از این

بیگلربیگی به عنوان یکی از تقسیمات دولت صفوی نام برده شده است که با «چخور سعد» و «قره‌باغ» و «شیروان»، ایالات ایران و امپراتوری عثمانی هم مرز بود.

در ص ۲۳۹ در مدخل «خانات تبریز» گفته شده که خانات تبریز یکی از دولتهای فئودالی اواسط قرن هیجدهم بود که با خانات خوی، نخجوان، قره داغ، سراب و مراغه هم مرز بود.

در همین جلد در ص ۴۶۲ در مدخل «ارومیه» نوشته شده است: «شهری است در آذربایجان جنوبی... براساس معاهده ترکمنچای (۱۸۲۸) ارومیه در ترکیب دولت ایران ماند». علاوه بر آن در همین جلد در ص ۴۶۳ در مدخل «خانات ارومیه» نوشته شده است که این خان نشین دولتی فئودالی در قرن هیجدهم در آذربایجان بود که با خانات خوی و مراغه و کردستان و امپراتوری عثمانی همسایه بود». در جلد دهم، ص ۹۶ در مدخل «خوی» آمده است: «دولت فئودالی کوچکی در آذربایجان که در اوایل قرن هیجدهم تشکیل شده بود... براساس معاهده گلستان (۱۸۲۸) منعقد بین ایران و روسیه، قلمرو خانات خوی در ترکیب ایران باقی ماند».

با آغاز جنگ جهانی اول و بدنبال آن انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ در روسیه و فروپاشی روسیه تزاری، مناطق پیرامونی این امپراتوری چند ملیتی و به تبع آن در قفقاز جنوبی که دور افتاده ترین منطقه جنوب غربی روسیه بود، خلأ قدرت ناشی از فروپاشی امپراتوری، موجب خیزش ملتهای تحت ستم آن شد. در این منطقه حزب «مساوات» در شیروان، حزب «داشناک» در ایروان و حزب کمونیست «منشویک» در گرجستان حکومتهای مستقلی تشکیل دادند. با مساعدت عثمانیها حزب مساوات توانست حکومتی را در محدوده شیروان و اران تاریخی تشکیل دهد. رئیس حزب مساوات که یک روزنامه نگار به نام محمد امین رسول زاده بود و از بنیان گذاران حزب مساوات شمرده می‌شد، در رأس حزب قرار داشت. وی نخستین رئیس این دولت تازه تأسیس شد. در راستای برآورده کردن نیات توسعه طلبانه سران حزب و همچنین خواسته های رهبران متعصب عثمانی (دیلمه بیر) و در جهت توسعه و گسترش جهان ترک، بنا به پیشنهاد رسولزاده نام این واحد تازه تأسیس را «جمهوری خلق آذربایجان» نام نهادند تا بتوانند در کوتاه مدت ضمن ضمیمه کردن ایالت تاریخی آذربایجان، سرزمین ترک زبان گسترده ای در کنار ترکیه به وجود آورند. به همین سبب نامگذاری واحد تازه تأسیس شرق قفقاز جنوبی به نام «آذربایجان» یک انتخاب سیاسی و استعماری بود که در نهایت همان نام مجعول بر روی این

منطقه باقي ماند.

افول حكومت امپراتوري روسيه، زمينه را براي پديد آمدن يك جمهوري مستقل در ماوراء قفقاز آماده ساخت. در ماه نوامبر سال ۱۹۱۷، كميساريائي ماوراء قفقاز در تفليس برپا شد. در نخستين اعلاميه رسمي اين كميساريا كه به نام «دموكراسي انقلابي ماوراء قفقاز» صادر شد، بر لزوم اجراي «حق ملل براي خودمختاري، كه انقلاب روسيه آن را اعلام کرده بود» تاكيد گرديد. پنج ماه بعد، در تاريخ ۲۲ آوريل ۱۹۱۸، منشويكهاي گرجي، داشناكيستهاي ارمني و مساواتيهاي مسلمان در تلاشي جمعي هماهنگ شدند و تشكيل «جمهوري فدراتيو ماوراء قفقاز» را اعلام كردند. وحدت [كميساريائي] ماوراء قفقاز عمر كوتاهي داشت. در تاريخ ۲۶ مه ۱۹۱۸ ميلادي، در طي آخرين جلسه كنفرانسي كه به منظور دستيابي به يك مصالحه نامه با امپراتوري برگزار شده بود «دشمني هاي پنهاني بين سه عضو جمهوري فدراتيو ماوراء قفقاز خيلي سريع آشكار شد و همكاري بين آنها بزودي گسسته گرديد.» در همان روز، «جمع ماوراء قفقاز»، به قصد انحلال جمهوري ناپايدار فدراتيو (ماوراء قفقاز) جلسه اي برگزار كرد. بلافاصله پس از آن، شوراي ملي گرجستان، تشكيل جمهوري مستقل گرجستان و دو روز بعد ارمنيها، به دنبال گرجي ها، استقلال جمهوري خود را اعلام داشتند.

در همين ايام، در ۲۷ مه، شوراي ملي مسلمانان در تفليس برگزار شد و «اعلاميه استقلال آذربايجان را به تصويب رسانيد، جمهوري اي كه قفقاز جنوبي و شرقي را در بر مي گرفت.» روز بعد از آن «هيأت حكومت تاتارهاي ماوراء قفقاز كه اكنون خود را آذربايجان مي خواندند گنجه را به نام پايتخت موقت جمهوري برگزيدند.»

پذيرش نام آذربايجان براي منطقه جنوبي و شرقي ماوراء قفقاز، به زودي در ايران و آذربايجان نگراني درست كرد. محمد امين رسول زاده، پايه گذار جمهوري آذربايجان در ماوراء قفقاز، از همان روزهاي نخست، سرزمين آذربايجان جديد را شامل حوزة حكومتي «باكو، اليزابت پُل گوبرنياسي، حوزة حكومتي نواحي جنوبي تفليس و ايروان و سرزمين زاقاتالا» مي دانست. بعد ها، هنگامي كه اين جمهوري به وسيله بلشويكها برانداخته شد و رسول زاده مجبور شد به خارج پناهنده شود، وي قبول كرد كه بر گزیدن اين نام براي جمهوري تازه پاي مذکور اشتباه بوده است.

رسول زاده در مقاله اي كه در باره تاريخ جمهوري مستعجل آذربايجان نوشت تصديق نمود كه «آلبانيا (آذربايجان شوروي سابق) از آذربايجان (آذربايجان ايران) متفاوت است.» از اين گذشته، او در نامه اي به سيد حسن تقی زاده اشتياق خود را براي «انجام هر كاري كه

از ناخشنودي بيشتر بين ايرانيان جلوگيري كند» اعلام داشت.

به هر حال، اگرچه «جمهوري آذربايجان» نام پذيرفته شده‌اي به وسيله مساواتيان مسلمان بود، هنگامي كه بلشويكها حكومت را در اين منطقه استوار ساختند، از ادامه دادن به اين عنوان اجتناب نورزيدند. در ۲۸ آوريل ۱۹۲۰ ميلادي، حكومت مساواتيان توسط بلشويكهاي انقلابي برانداخته شد و جمهوري مستقل شوروي آذربايجان بنیان یافت (اتابكي، ص ۳۶ - ۳۷).

روسها هم از «نام آذربايجان» استفاده کرده و آن را در راستاي اهداف توسعه طلبانه خود موافق يافتند. بدین ترتیب حزب کمونیست روسیه نیز نام معمول آذربايجان را بر این منطقه حفظ کرد.

جمهوري «شوروي سوسياليستي آذربايجان» تا هنگام فروپاشي اتحاد جماهیر شوروي سوسياليستي در دسامبر ۱۹۹۱، به حیات سياسي خود ادامه داد.

در ۱۸ نوامبر سال ۱۹۹۱ پس از ۷۱ سال حكومت شوروي، مجدداً در این قلمرو حكومت جمهوري مستقلي به وجود آمد و تحت عنوان «جمهوري آذربايجان» به عضویت سازمان ملل متحد درآمد. در این مرحله نیز جمهوري اسلامي ايران بنا به ملاحظات دوستي و همسايگي و سابقه ديرینه مردم دو کشور به این مورد اعتراضی نکرد، و سياست خارجي جمهوري اسلامي ايران در شناسايي جمهوريهاي مسلمان اتحاد شوروي سابق، ايران را ناگزير به پذيرش مجدد اغماض قبلي و نشان دادن حسن نيت و حسن همجواري به جامعه ملل کرده بود. در حالي كه در این دوره يونان در سازمان ملل متحد، مدتها بر سر شناسايي «جمهوري مقدونيه» (از جمهوريهاي فدراسيون سابق يوگسلاوي) امتناع مي‌کرد زيرا خود يونان، مقدونيه باستاني را در قلمرو خود دارد.

آذريها در كتابهاي درسي به ويژه در كتابهاي تاريخ آذربايجان، اين اندیشه نادرست را تبليغ مي‌كنند كه آذربايجان به اصطلاح شمالي و جنوبي تا قبل از تقسيم آن توسط روسها در جنگهاي ايران و روس، يك سرزمين و يك ملت داشته است. آنها در كتابهاي درسي تاريخ در مدارس به دانش آموزان مي‌آموزند كه ايران و روسيه با همدمستي يكدیگر سرزمين آذربايجان و ملت آذري را دو تکه کرده و رود ارس را مرز بين آنها قرار داده‌اند. اگرچه این ادعا در دوره شوروي به نوعي ديگر در تحريف تاريخ منطقه بكار مي‌رفت و در ادبيات آذري نوعي اشعار با مضامين «جنوب حسرتلري» (حسرتهاى جنوب) اندیشه استعماري شوروي را تبليغ مي‌کرد، اما امروزه با چاپ نقشه هاي جغرافيايي «آذربايجان بزرگ» را خواستار است.

شعرا و نويسندگان و مورخين وابسته به دولت

آذربایجان از طریق رسانه های گروهی این اندیشه باطل را تبلیغ می‌کنند. در جمهوری آذربایجان به مردم این گونه تلقین کرده اند که دولت صفوی یک دولت آذربایجانی بوده و صفویان همگی آذری و بنابراین در نقشه ای که در اطلس نقشه های تاریخی درمورد آذربایجان در اطلس تاریخی آذربایجان (آذربایجان تاریخی اطلسی، باکی کارتوگرافیا فابریکاسی، ۲۰۰۷) در ۱۰۰۰۰ نسخه به چاپ رسانده اند، ایران دوره صفوی را دولت آذربایجان معرفی کرده اند. در حالی که اطلس تاریخی منتشره در سال ۱۹۹۴ از سوی دائرة المعارف آذربایجان (آذربایجان تاریخی خریطه لری، آذربایجان انسکلوپدیاسی، باکی ۱۹۹۴)، چنین تحریفی وجود نداشته است. در اطلس جغرافیایی آذربایجان که به زبان روسی در سال ۱۹۶۶ در مسکو و باکو چاپ شده، آذربایجان در دوره صفوی در محدوده کنونی جمهوری آذربایجان همراه با ایالت تاریخی آذربایجان (ایران) به عنوان محدوده نشان داده شده است. در برخی موارد روشنفکران و استادان دانشگاههای آذربایجان برای نشان دادن درجه وابستگی خود به حاکمیت خانواده علی یف که قدرت را در قبضه خود دارند، حتی در زمینه هایی که مربوط به آذربایجان هم نیست، به نوعی مساله آذربایجان را مطرح و بازهم اندیشه های باطل و تحریفات تاریخی خود را تکرار می‌کنند. آقای توفیق کوچرلی در کتاب خود به نام «قره باغ» که در سال ۲۰۰۲ در ۲۰۰ نسخه از سوی انتشارات آکادمی ملی علوم آذربایجان، انستیتوی تحقیقات اجتماعی - سیاسی و اطلاعات منتشر شده است، در فصل اول تماماً با استناد به منابع خودشان، یعنی آذریها استدلال می‌کند که از ۱۲ هزار سال پیش در اینجا آذریها می‌زیسته اند و بنا به اسناد موزه تاریخ فرانسه با استناد به تصاویر صخره ای واقع در قوبستان در جنوب باکو، اینجا نخستین استقرارگاه انسان در اروپا بوده است. نا گفته پیداست که بدون استناد به منابع تاریخی معتبر و علمی این استدلات تا چه اندازه باطل و بی ارزش است. اما از نظر نویسندگان اینگونه متنها برای آنان امتیازات خاصی در نظر گرفته می‌شود. در محافل علمی آذربایجان نوشتن علیه ایران از سوی حکومت آذربایجان امتیاز دارد و به همین سبب در نگارش چنین کتابهایی حتی با تیراژ اندک، امتیاز بزرگی برای تحریف کنندگان تاریخ در بر دارد. در عین حال مورخین بزرگی چون پروفیسور اقرار علی یف که در بازگویی و آشکار سازی حقایق علمی کوشا هستند چون واقعیت را برملا می‌سازند، مورد غضب حکومت آذربایجان قرار می‌گیرند. چاپ کتاب آتورپاتکان این مورخ نامی به زبان روسی مورد مخالفت مقامات آذربایجان بود.

هنوز هم مورخان، محققان، روشنفکران و سیاستمداران و دولتمردان هوادار پان ترکیسم و وابسته به حکومت غربگرای آذربایجان نام این قلمرو را آذربایجان می‌دانند و ملت آن را ترک آذری می‌خوانند و به شدت به ترکیه و آمریکا گرایش دارند. اکنون دایرة فعالیت آذریها در مورد نیات خائنانه آنها در زمینه گسترش قلمرو ترکهای آذری و وحدت باصطلاح دو آذربایجان شمالی و جنوبی بسیار گسترده‌تر و بی‌باکانه‌تر شده است. آنان با دستاویز قرار دادن جنبشهای اجتماعی و سیاسی در آذربایجان، می‌پندارند که ایرانیان آذری خواهان وحدت با آنانند. اما در نظر ندارند که اگر ادغامی باید صورت گیرد، ادغام اقلیت در اکثریت است و نه ادغام اکثریت در اقلیت. ولایت تاریخی آذربایجان هم از جهت جمعیت و هم قلمرو و امکانات زیستی و اقتصادی چند برابر بزرگتر از جمهوری آذربایجان است و هم خواهان مناطق از دست رفته ایران است که در اثر سیاستهای استعمارگرانه انگلیس و کمک‌های او به امپراتوری تجاوزگر روسیه، قلمرو ایران در قفقاز به اشغال غیر قانونی و غاصبانه روسیه در آمد.

نتیجه گیری:

با توجه به آنچه گذشت، جریاناتی در جمهوری آذربایجان در راستای رسیدن به مقاصد و منافع خود می‌خواهند نه تنها نام سرزمینی محول را پرآوازه سازند بلکه در پی الحاق آذربایجان تاریخی (استانهای آذربایجان شرقی، غربی، اردبیل و زنجان) از قلمرو ایران به جمهوری آذربایجان هستند. در این راستا اقداماتی سیستماتیک در حال انجام است. جمهوری آذربایجان با سرمایه گذاریهایی که در آن انجام شده و رشد اقتصادی چشمگیری که بدست آورده است، و درآمد ملی آن از ۲-۵ میلیارد دلار دهه ۹۰ به حدود ۱۸ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۶ (پس از افتتاح خط لوله انتقال نفت خام خزر از باکو- تفلیس- جیهان و امکان صدور نفت بیشتر به بازارهای جهانی و کسب دلارهای نفتی)، می‌تواند چالشی برای تمامیت ارضی و وحدت ملی ایران ایجاد نماید. به قول سعدی :

درختی که اکنون گرفتست پای

به نیروی مردی بر آید زجای

ورش همچنان روزگاری هلی

بگردونش از بیخ نگسلی

سرچشمه شایدگرفتن به بیل

چو پر شد نشاید گذشتن به پیل

به همین سبب لازم و بایسته است هرچه زودتر گروهی تخصصی از کارشناسان خبره در مسائل مربوط در باره مقابله با این دسیسه تشکیل شود و اقدامات اساسی

برای، پاسخگویی و جلوگیری از این اقدامات بی اساس ولی برنامه ریزی شده، صورت دهند. این مساله باید بطور جدی از سوی شورای امنیت ملی ایران و به نحو شایسته پی گیری شود. امکانات انتشارات دولتی و خصوصی در راستای این امر بکار گرفته شود و به زبانهای انگلیسی، روسی و ترکی (آذری) نشریات، کتابها، نقشه ها و اطلسهایی تهیه گردد و به سراسر موسسات علمی، آموزشی و فرهنگی جهان و رسانه ها و کتابخانه ها و خلاصه هر آنجا که می تواند مورد مراجعه محققان، پژوهشگران و سیاستمداران و دانشجویان و اساتید قرار گیرد، ارسال گردد. این مساله کم اهمیت تر از مساله نام خلیج فارس نیست. اگر اقدامی در این مورد صورت نگیرد می توان انتظار داشت که کشورهای پیرامونی و همسایه نیز جری شده و به اقدامات مشابه دست یازند که نشانه هایی نیز دیده می شود. بلوچستان بزرگ در شرق، ترکمنستان بزرگ در شمل شرقی، آذربایجان بزرگ در شمال غربی، کردستان بزرگ در غرب، عربستان در جنوب و جزایر خلیج فارس و از این قبیل می تواند وحدت ملی و تمامیت ارضی ایران عزیز را به مخاطره اندازد.

اکنون که دولتمردان و سیاستمداران و روشنفکران متعصب و بیمنطق جمهوری آذربایجان ایالت تاریخی آذربایجان را «آذربایجان جنوبی» و جمهوری آذربایجان را «آذربایجان شمالی» می نویسند و می نامند، بهتر است در ایران نیز در نام بردن از جمهوری آذربایجان در تمام مکاتبات و اسناد و ادبیات، این قلمرو را بدین ترتیب «جمهوری آذربایجان (اران و شیروان)» بنویسیم. باکو را «بادکوبه» (نام ایرانی آن)، شبه جزیره آبشرون را «آب شوران» (نام ایرانی آن) رود «کور» را رود «کورش» (نام باستانی آن)، دریای خزر را دریای مازندران و ... بنویسیم. در برابر اعتراض آنان خواستار تغییر روش آنان شویم. باید در برابر این یاوه گوییها ایستادگی کرد و پاسخی کوبنده داد. باید نام شیروان و اران را دوباره زنده کرد. در استان آذربایجان شرقی و استان اردبیل نهادهای مردم سالاری در حال فعالیت و مبارزه با این کجروی ها هستند و انتشاراتی را به نام «ایران شمالی» (جمهوری آذربایجان) برای مقابله با نام معمول آذربایجان جنوبی گسترش می دهند.

منابع مورد استفاده

الف - منابع فارسي

- اسنادي از روابط ايران با منطقه قفقاز. اداره انتشار اسناد دفتر مطالعات سياسي و بين‌المللي ، تهران ، ۱۳۷۲
- علي أف، اقرار. تاريخ آتورپاتكان، ترجمه شادمان يوسف، ويراستار متن فارسي فريدون جنيدي، نشر بلخ وابسته به بنياد نيشابور، تهران: ۱۳۷۸
- اسنادي از روند اجرائي معاهده تركمانچاي در سالهاي ۵۰-۱۲۴۵ ، ق ، به كوشش فاطمه قاضيها - انتشارات سازمان اسناد ملي ايران، تهران، ۱۳۷۴
- پاسدارماجيان، هراند، تاريخ ارمنستان، ترجمه محمد قاضي، نشر تاريخ ايران، تهران، ۱۳۶۶
- رضا، عنايت‌الله. آذربايجان و اران (آلبانياي قفقاز)، انتشارات ايران زمين، چاپ اول ، ۱۳۶۰
- احمد بن ابى يعقوب. البلدان، ترجمه دكتور محمد ابراهيم آيتي - بنگاه ترجمه و نشر كتاب ، ۱۳۵۶
- حمداله مستوفي قزويني. نزهة القلوب، به اهتمام گاي لسترنج، انتشارات دنياي كتاب، ۱۳۶۲
- احمد بن بلاذري. فتوح البلدان، ترجمه دكتور محمد توكل، نشر قطره ، ۱۳۶۷
- احمد بن عمر بن رسته (معروف به بن رسته). العلاقات النفيسه، ترجمه و تعليق دكتور حسين قره چانلو، انتشارات اميركبير، ۱۳۶۵
- عبيدالله بن احمد ابن خرداد به. المسالك و الممالك، ترجمه دكتور حسين قره چانلو (از روي متن تصحيح شده دخويه)، ۱۳۷۰
- ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسي. احسن التقاسيم في معرفة الاقاليم، ترجمه دكتور علينقي منزوي، شركت مؤلفان و مترجمان ايران، ۱۳۶۱
- زكريا بن محمد بن محمود قزويني. آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه با اضافات از جهانگير ميرزا قاجار، به تصحيح و تكميل ميرهاشم محدث، انتشارات اميركبير، ۱۳۷۳
- ابواسحاق ابراهيم اصطخري. مسالك و ممالك، به اهتمام ايرج افشار، انتشارات علمي و فرهنگي، ۱۳۶۸
- حدود العالم من المشرق الي المغرب. به كوشش دكتور منوچهر ستوده، كتابخانه طهوري، ۱۳۶۲
- سفرنامه ابن حوقل، ايران در صور الارض. ترجمه و توضيح دكتور جعفر شعار، انتشارات اميركبير، ۱۳۶۶
- ياقوت حموي. كتاب معجم البلدان، جلد اول، انتشارات اسدي، طهران ۱۹۶۵
- اميراحمديان، بهرام. بررسي روابط ايران و جمهوري

آذربایجان: نگاه آذریها به ایران، انتشارات دفتر
مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، تهران
۱۳۸۴

ب- منابع آذربایجانی

- *Azerbaijan Sovet Encyclopedyasi*, Cild 1, Azerbaijan Sovet Encyclopedyasinin Bash Redaksiyasi, Cild 8, Baku 1976
- *Azerbaijan Sovet Encyclopedyasi*, Cild 2, Azerbaijan Sovet Encyclopedyasinin Bash Redaksiyasi, Baku 1978
- *Azerbaijan Sovet Encyclopedyasi*, Cild 3, Azerbaijan Sovet Encyclopedyasinin Bash Redaksiyasi, Baku 1979
- *Azerbaijan Sovet Encyclopedyasi*, Cild 4, Azerbaijan Sovet Encyclopedyasinin Bash Redaksiyasi, Baku 1980
- *Azerbaijan Sovet Encyclopedyasi*, Cild 5, Azerbaijan Sovet Encyclopedyasinin Bash Redaksiyasi, Baku 1981
- *Azerbaijan Sovet Encyclopedyasi*, Cild 6, Azerbaijan Sovet Encyclopedyasinin Bash Redaksiyasi, Baku 1982
- *Azerbaijan Sovet Encyclopedyasi*, Cild 7, Azerbaijan Sovet Encyclopedyasinin Bash Redaksiyasi, Baku 1983
- *Azerbaijan Sovet Encyclopedyasi*, Cild 8, Azerbaijan Sovet Encyclopedyasinin Bash Redaksiyasi, Baku 1984
- *Azerbaijan Sovet Encyclopedyasi*, Cild 9, Azerbaijan Sovet Encyclopedyasinin Bash Redaksiyasi Baku 1986
- *Azerbaijan Sovet Encyclopedyasi*, Cild 10, Azerbaijan Sovet Encyclopedyasinin Bash Redaksiyasi, Baku 1987
- *Azerbaijan Tarikhi Kharitalari*, "Azerbaijan Ensiklopediyasi" Nashriyyat Poligrafrafiya Birliyi Baki 1994
- *Azerbaijan Tarikhi Atlasi*, Azerbaijan Respolikasi Dovlat Torpagh va Kharitacahakma Milli Elmlar Akademiyasinin Tarikh Institutu, Baki 2007

ج - منابع روسی

- *Atlas Azerbaijanskoi Sovetskoi Sosiliticheskoi Respobliki*, Glavnoe Upravlenie Geodezii I Kartografii Gosudarstvennogo Geologicheskogo Komiteta SSSR, Baku – Moskva 1963